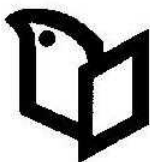


ضیافت شیشه و باران

گزینه‌ی اشعار

ناهید کبیری



نشر پوینده

۱۳۹۴

سرشناسه : کبیری، ناهید
 عنوان و نام پدیدآور : ضیافت شیشه و باران
 مشخصات نشر : تهران : پوینده، ۱۳۹۴.
 مشخصات ظاهری : ۲۹۶ص، ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
 شابک : 978-964-2950-52-2
 وضعیت فهرست نویسی : فیپای مختصر
 یادداشت : فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی:
<https://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است
 شماره کتابشناسی ملی : ۳۸۴۱۳۷۰

ضیافت شیشه و باران

پوینده اشعار

ناهید کبیری

صفحه آرای: سحر حکیم آبادی

نوبت چاپ اول: ۱۳۹۴

تیراژ: ۱۱۰۰ جلد

چاپ: حیدری

ناظر فنی چاپ: یوسف امیرکیان

Photo: Espranza Otiz

Design: Yashar Salahi

حق چاپ و نشر برای نشر پوینده محفوظ است.

شابک: ۲-۵۲-۲۹۵۰-۹۶۴-۹۷۸

تلفن: ۸۸۴۰۵۳۳۱-۸۸۴۷۳۷۶۸ دورنگار ۸۸۴۵۳۸۴۰

www.poyandeh.ir

info@poyandeh.ir

nashr.Poyandeh@gmail.com

۱۸۰۰۰ تومان

فهرست

۱۳ پیشگفتار

لحظه‌ها در باد

۱۳۶۳

۱۷ مرگ ماهی‌ها
۱۹ سفر
۲۱ آتش و خاکستر

آرزوهای پاییزی

۱۳۶۸

۲۳ آرزوهای پاییزی
۲۵ در ایستگاه
۲۷ فردا که رفته‌ای
۲۹ امروز چند شنبه است؟
۳۱ این بادِ ناگهان
۳۳ صدای طبلِ قبیله
۳۵ پاها و پله‌ها
۳۷ یک ستاره
۳۹ عبور

۴۲	مرا به یادآور
۴۴	در امتداد سکوت
۴۶	خیابان‌های بی‌شب
۴۸	نمایش خیابانی
۵۰	طرح
۵۱	بهار
۵۳	وقتی تو نامهربان بودی

غروبی‌ها

۱۳۷۲

۵۵	مسافرخانه‌های سر راه
۵۶	بازار
۵۸	مگر از بادهای آمدی
۶۰	لحظه‌ای که تو از خانه می‌روی
۶۲	برگمشته‌ای دل بسته بودند
۶۵	گل سرخ
۶۷	فاصله
۶۹	من پرندهام، تو آسمان
۷۱	در این جزیره‌ی دور
۷۳	چرا
۷۴	دست‌ام باز نیست
۷۵	روزگارت سبز
۷۷	در باغ‌های سرد پهراس
۸۰	علم بهتر است یا ثروت
۸۳	در ایوان می‌نشینم تکیه بر طارمی
۸۵	خانه‌ی شب کجاست؟
۸۷	از مسیر شرق

در ستایش خورشید

۱۳۷۴

- ۸۹ خواب می‌بینم: آبی
- ۹۲ ژنرال
- ۹۵ از بیستون تا الوند
- ۹۷ چه می‌ترسی؟
- ۹۹ ستونی سایه و تبسم و نسیم
- ۱۰۱ تا لحظه‌ای که از شب بسیار گذشته بود
- ۱۰۴ در کوه‌های تابستان
- ۱۰۵ از پشت‌پاها
- ۱۰۷ Nostalgia
- ۱۰۹ عروس مهتاب
- ۱۱۱ از بد حادثه
- ۱۱۳ در ستایش خورشید

دلخوشی‌ها و غم‌ها

۱۳۷۸

- ۱۱۴ عادلانه
- ۱۱۶ زندگی (۱)
- ۱۱۸ خلیج تنها نیست
- ۱۲۰ با تو گفتن‌ها
- ۱۲۴ اجازه هست؟
- ۱۲۷ گل آفتاب
- ۱۳۰ از کوچه‌های کوچ
- ۱۳۲ زندگی (۲)
- ۱۳۴ عشق‌های برقی

- ۱۳۷ نقاش دوره گرد
- ۱۳۹ خیابان
- ۱۴۱ از طارمی به سایه
- ۱۴۴ جمعه
- ۱۴۵ خیال مردی که از باران می‌آمد

طرحی برای سنگ شرحی برای سار

۱۳۸۱

- ۱۴۷ زنان آبستن
- ۱۴۹ بادبان‌ها در باد
- ۱۵۱ ضیافتِ شیشه و باران
- ۱۵۴ بی‌قراری
- ۱۵۷ چهار راه
- ۱۵۹ طرحی برای سنگ، شرحی برای سار
- ۱۶۳ حروف غمگین الفبا
- ۱۶۶ چیزی فراتر از آن
- ۱۶۸ لاله عباسی
- ۱۷۲ اعتماد نکن
- ۱۷۴ در محله‌های بی‌باران
- ۱۷۷ از روی همین زمین بی‌منطق

پنجره‌ای کافی است تا آفتاب بشود

۱۳۸۶

- ۱۷۹ روی صندلی پارک
- ۱۸۱ تو از کدام خیابان؟

۱۸۴	با واهمه‌ای خفیف
۱۸۷	نه مرگ می‌میرد
۱۹۰	نه گنجشک دارد نه قناری
۱۹۳	حوالی هفت شب
۱۹۷	در بند
۱۹۹	Refugee

دامنم را می‌تکنم از ابر

۱۳۸۸

۲۰۱	دست‌ام را رها می‌کنم
۲۰۳	در فرصت جای مکمه و بلاغ
۲۰۵	سیب
۲۰۷	در کوچه چیست؟
۲۱۰	از تحمل پل
۲۱۲	در میان باران‌های
۲۱۵	با دست‌های بسته
۲۱۸	یا حبیبی
۲۲۰	دامن‌ام را می‌تکنم از ابر
۲۲۲	با چشم‌های بسته
۲۲۵	بی‌بی‌یانا
۲۲۷	به تو فکر می‌کنم
۲۲۹	در فاصله‌ی تنگ دو دیوار
۲۳۲	زندگی مشترک
۲۳۴	گل‌های فراموش‌ام نکن
۲۳۷	وقتی که ماه پیدا نبود

بی سرزمین

۱۳۹۲

- ۲۳۹ در روزهای اول پائیز
 ۲۴۲ بعد از ظهر شرحی خلیج
 ۲۴۴ ما دی آمده ایم
 ۲۴۶ کلمه به کلمه تا تو
 ۲۴۸ دلم رایت می سوزد آقای کارگردان
 ۲۵۰ صبح های بی ختاب
 ۲۵۲ کلمه ها روی شیشه راه می روند
 ۲۵۴ بی سرزمین
 ۲۵۶ سال هزار و سیصد و چه می دادم چند
 ۲۵۹ منتظر من دیگر نباش
 ۲۶۱ نرگس را امروز می برند لاله را فرست
 ۲۶۳ از خیال ام بالا می روی
 ۲۶۶ چشم هایم را ببند
 ۲۶۸ غروب و صندلی و کلاغ
 ۲۷۱ در عصرهایی که به خانه نمی آئی
 ۲۷۳ مثل تو
 ۲۷۵ La Boda
 ۲۷۷ قطره قطره بهار
 ۲۷۹ پشت کلمه هایم ایستاده ام
 ۲۸۲ به هیچ کس نگو!
 ۲۸۴ زنده باد کراسوس!
 ۲۸۶ بی آفتاب گم شده

پیش گفتار

با پرسه‌ای تأمل برانگیز رستم شعرهایی که به این گزینه رسیده است، نوستالژیای غریبی را احساس می‌کنم که کلمه به کلمه در من رسوب کرده و فضای کلی این مجموعه را سی سی سال ساخته است.

اگر بخواهم از خودم آغاز کرده رستم باید بگویم من پیش از آن که تعریف مشخصی از شعر داشته باشم، از همان ابتدای خواندن و نوشتن، با کاغذ و مداد حال و هوای دیگری داشتم. چیزهایی می‌رستم که تاریخ بود، نه تعلیمات دینی و نه جغرافیا. سطرهایی بود بلند و کوتاه، اشفته و بی‌بط که هیچ روایت خاصی را دنبال نمی‌کرد. اما تکرار خواندنش با صدای بلند، نمی‌خش کلمه‌ها بود و خشخش سطرها که مثل چغ‌چغ‌النگوهای رنگی‌ام مرا به یاد می‌آورد و بعدها خواندن شعرهایی که دوست می‌داشتم، پژواک همان الگوهای رنگی‌ام بود، که شور کودکی را تا به امروز در من برانگیخته است. امروزی که هنوز نمی‌توانم از شعر، از این پدیده‌ی تعریف‌ناپذیر تعریف مشخصی ارایه دهم. هر چه هست، شعر با هر زبان و به هر شکل، می‌تواند سایه روشن‌هایش را خود برای مخاطب معنا کند. حتا اگر هیچ معنایی هم به دست ندهد، می‌تواند حامل حسی ناشناخته و ملموس باشد و لحظه‌هایی از زندگی را به او منتقل کند. مثل

سکانس باران، صدای باد، عطر گیاهی گمنام، سوت قطار، شب، تنهایی و خلاصه کاربرد بسیاری از مفاهیم و اشیا با زبانی که به طبیعت و زبان زندگی نزدیک باشد.

در سال‌های دبستان و دبیرستان برای حفظ کردن شعر، حافظه‌ی خوبی داشتم. ضرباهنگ سطرها و ردیف قافیه‌ها را می‌گرفتم و یک نفس تا نمره‌ی بیست می‌خواندم. اما مضامین تکراری و وزن‌های یکنواخت و پند و اندرزها، آن‌ها را به مرور در من کم‌رنگ‌تر می‌کرد و حواس‌ام پرت شعرهایی بود که در کتاب‌های درسی هیچ نشانی از آن‌ها پیدا نمی‌کردم. در آن میان تنها، شعری از گلستان گیلانی بود که فضا و زبان تازه‌تری داشت و رگه‌هایی از تخیل در آن دیده می‌شد.

«باز باران با تالارهای فراوان / می‌خورد بر بام خانه»

باید اعتراف کنم که من برای جادویی شعر را پیش از هر کس با شاملو تجربه کردم و از شاملو به صداقت شاخت نیما افتادم. نیمایی که تاریخ شعر ایران را به یکباره دگرگون کرد. البته چه بسا تأثیر شاملو بر بسیاری از شاعران دیگر هم بیش‌تر از نیما بوده باشد. شاید به این دلیل که شعرهای پاستورال نیما با همه‌ی بینش اجتماعی خود، حال و هوایی بومی و محلی را تداعی می‌کند.

«خشک آمد کشتگاه من / در جوار کشت همسایه»

«تو را من چشم در راهم شباهنگام / که می‌گیرند در شاخ تلاطم سایه‌ها رنگ سیاهی»

اما شاملو با شعرهای تخیل برانگیز خود، زمان را می‌شکند، از زمان‌های جغرافیا عبور می‌کند، دارای روح شاعرانه‌گی و مضامین گسترده‌ی عاشقانه و سیاسی و اجتماعی است و با مخاطب ارتباطی تنگاتنگ برقرار می‌کند:

«شب با گلولی خونین خوانده است دیرگاه / دریا نشسته سرد / یک شاخه

در سیاهی جنگل به سوی نور فریاد می‌کشد»

نیما با شعور و شهامت ضرورت تحولی بزرگ را در شعر کلاسیک درک

کرده بود. شعرهایی که از فاصله‌های دور تاریخ می‌آمد. کم‌نفس و کم‌رنگ شده بود. در تنگنای بطلالت و تکرار خود دیر یا زود خفه می‌شد و نیاز به فضایی باز و هوایی تازه داشت. شعر امروز که مانند هنرهای مدرن دیگر محصول ذهن تجددخواهی در جامعه‌ی ایران است، بینش و فرم و زبان تازه‌ای را هم ایجاب می‌کند.

یکی از ویژگی‌های هنر مدرن که شعر امروز را نیز در بر می‌گیرد، فردگرایی و فردیت شاعر است که خلاقیت منحصر به فرد او آن را می‌سازد. خلاقیت نیز از تخیل شاعر آفریده می‌شود و ترکیبی از اندیشه و احساس اوست و اکثر هنری اندیویدوالیستی او را شکل می‌دهد.

از مشکلات شعر کلاسیک چه در ایران و چه در کشورهای دیگر، به غیر از چارچوب‌های فواید، عروضی، بیان مفاهیم کلی سوبژکتیو بوده است و مضامینی مهجور و دور از هنر.

گرایش به عینیت‌گرایی تحولی بود که ابتدا در شعر و ادبیات جهان به وجود آمد و سپس از سرریش‌های - و دمان در مازندران.

سمبولیسم قرن نوزدهم با «سیمبولیسم» در انگلستان، «والری و ملارمه» در فرانسه، و «ادگار آلن پو» در امریک سرانجام آن برج عاج‌نشینی و زبان فاخر و کلی‌گویی‌های خود را رها کرد و در قرن بیستم، شعرهای الیوت و ازرا پائوند، از ذهن و زبان اشرافیت فاصله گرفت تا به همین معمول و ملموس و سمبول‌های عینی زندگی روزمره نزدیک شود. سمبول در شعر امروز جلوه‌های عینی و موجودات خاکی و زندگی ساده‌ی دور و بر شاعر است، با کاربرد زبانی که از همه‌ی ظرفیت‌های زبان معاصر سود می‌جوید و به «سیمبلیسم» زبان گفتار نزدیک می‌شود. البته نه به آن معنا که ادبیت و شعریت خرد را از دست بدهد. به باور من زبان شعر باید فاصله‌ی خود را با زبان فاخر از یک سو و زبان عامیانه از سوی دیگر طوری حفظ کند که نه دور از دسترس و غریب و بیگانه به نظر آید و نه عامیانه و مبتذل.

پس از رنسانس نیما در ایران، شاعران در هوای تازه‌تر و آزادتری نفس

کشیدند و با سبک‌ها و خلاقیت‌های متنوع فضای شعر خود را به وجود آوردند و ستارگانی مثل فروغ فرخ‌زاد و احمد شاملو و اخوان و سپهری و دیگران نام خود را در برگ‌های تاریخ شعر معاصر به ثبت رساندند.

از تقسیم‌بندی‌ها و خط‌کشی‌ها و نامگذاری‌هایی مثل موج نو، شعر حجم، فرمالیست‌های رادیکال، شعر مدرن، پست مدرن و غیره با همه‌ی‌های و هوی و سروصداهايش که بگذریم، باید بگوییم که شعر امروز ایران گرم و پرانرژی و پرحالت است و با ترجمه‌های بسیاری از شعرها به زبان‌های دیگر به یقین به جامه‌ی شعر جهان نیز راه پیدا خواهد کرد.

اگرچه علت و انگیزه‌ی توده‌ی مردم را نیز به شعر کلاسیک و شاعران بزرگ آن مثل فردوسی، خیام و مولوی و سعدی و حافظ با حال و هوای حماسی و عرفانی، جادویی نباید نادیده گرفت، اما این را هم از یاد نبریم که شعر معاصر ما با همه‌ی احاد گسترده‌اش هنوز پس از این همه سال در برنامه‌های آموزشی و فرهنگی و رسانه‌های اجتماعی به عنوان یک رسالت ادبی و فرهنگی گنجانیده نشده است. علت ناآشنایی بودنش هم با بسیاری از مردم به یقین همین است.

و من که امروز کلمه به کلمه و قدم به قدم شعر، به «ضیافت شیشه و باران» رسیده‌ام، هنوز با همان کاغذ و مداد می‌نویسم. هنوز هنگام نوشتن در خلوت‌ترین گوشه‌ی جغرافیای خانه بیتوته می‌کنم. شعر که می‌آید همه کس و همه چیز را از یاد می‌برم و احساس می‌کنم در آن حال و هوا زمان مرا به زلال‌ترین لحظه‌های زندگی‌ام در نقطه‌ای میان کودکی و بلوغ پرتاب کرده و خود، متوقف شده است...

ناهید کبیری